

## Ric Elias: 3 things I learned while my plane crashed

### 3 چیزی که سقوط هواپیمایم به من آموخت



ریک الیاس یکی از سرنشینان صندلی جلویی پرواز شمار ۱۵۴۹ بود. این هواپیما در رودخانه هادسون نیویورک در ژانویه ۲۰۰۹ سقوط کرد اما او زنده ماند. این که چه چیزی در سر ریک هنگام سقوط هواپیما می گذشت را او در TED برای اولین بار با همه در میان گذاشت.

### [لینک سخنرانی ارائه شده در سال ۲۰۱۱](#)

<p>Imagine a big <b>explosion</b> as you climb through 3,000 ft. Imagine a plane full of smoke. Imagine an engine going clack, clack, clack. It sounds <b>scary</b>.</p>	<p>یک <b>انفجار</b> بزرگ را تصور کنید در حالیکه دارید ۹۱۴ m را بالا می روید یک هواپیمای دود آلود را تصور کنید و یک موتور را که از خود صدای کلاک, کلاک, کلاک بیرون می دهد را تصور کنید. به نظر <b>ترسناک</b> می آد</p>
<p>Well, I had a unique seat that day. I was sitting in 1D. I was the only one who could talk to the <b>flight attendants</b>. So I looked at them <b>right away</b>, and they said, "No problem. We probably hit some birds." The pilot had already turned the plane around, and we weren't that far. You could see Manhattan. Two minutes later, three things happened at the same time.</p>	<p>خوب آن روز من در یک صندلی منحصر به فرد نشسته بودم, صندلی شماره 1d. من تنها کسی بودم که می تونستم با <b>مهمان دار</b> ها هم صحبت بشم و خوب <b>همان لحظه</b> به آنها نگاهی کردم و آنها گفتند: "مشکلی نیست. احتمالاً فقط با چند تا پرنده اصابت کردیم." خلبان هواپیما را برگردانده بود و ما نزدیک زمین بودیم. می تونستیم منهن رو ببینیم. دو دقیقه بعد سه چیز همزمان رخ داد</p>
<p>The pilot <b>lines up</b> the plane with the Hudson River. That's usually not the route.</p>	<p>خلبان هواپیما را <b>در مسیر</b> رودخانه هادسون <b>قرار داد</b>. که این</p>

	مسیر معمول نبود
<p>He turns off the engines. Now, imagine being in a plane with no sound. And then he says three words. The most <b>unemotional</b> three words I've ever heard. He says, "<b>Brace</b> for impact." I didn't have to talk to the flight attendant anymore.</p>	<p>او موتور ها را خاموش کرد. حالا تصور کنید که در هواپیمایی باشید که هیچ صدایی ازش به گوش نرسد. بعد خلبان ۳ کلمه رو گفت 3 کلمه ای که <b>بی احساس ترین</b> کلماتی بودند که در عمرم شنیده بودم. او گفت: " برای یک برخورد شدید <b>آماده بشید</b> ". دیگه لازم نبود که با مهمان دار حرف بزنم.</p>
<p>I could see in her eyes, it was terror. Life was over.</p>	<p>می تونستم تو چشماش ببینم. که یک ترور در جریان. زندگی داشت به اتمام می رسید</p>
<p>Now I want to share with you three things I learned about myself that day. I learned that it all changes in an instant. We have this bucket list, we have these things we want to do in life, and I thought about all the people I wanted to reach out to that I didn't, all the fences I wanted to <b>mend</b>, all the experiences I wanted to have and I never did. As I thought about that later on, I <b>came up with</b> a saying, which is, "I collect bad wines." Because if the wine is ready and the person is there, I'm opening it. I no longer want to <b>postpone</b> anything in life. And that <b>urgency</b>, that <b>purpose</b>, has really changed my life.</p>	<p>حالا می خوام ۳ چیزی را که من در آن روز یاد گرفتم را با شما در میان بگذارم یاد گرفتم که همه چی می تونه خیلی سریع تغییر کنه. ما همه مون یک لیستی داریم یک کارهایی هست که می خواهیم در زندگی مون انجام بدیم. در اون لحظه من به آدم هایی فکر کردم که می خواستم پیش اونها باشم اما نمی تونستم تمام چیزهایی که می خواستم <b>درست کنم</b> تمام چیزهایی که می خواستم تجربه شون کنم و حالا دیگه نمی تونستم وقتی که بعدا در مورد این چیزها فکر کردم یک جمله ای <b>به ذهنم رسید</b> که این بود: " من شرابهایی بد را جمع می کنم. " (استعاره از اینکه از فرصت های زندگی خوب استفاده نمی کنم.) زیرا اگر شراب آماده باشه و فردی هم در اونجا باشه من شراب را باز می کنم دیگه نمی خواهم که هیچ چیزی رو در زندگی ام <b>به عقب بیندازم</b> و این <b>ضرورت</b>، این <b>هدف</b> واقعا زندگی من رو تغییر داد.</p>
<p>The second thing I learned that day -- and this is as we clear the George Washington Bridge, which was by not a lot --</p>	<p>دومین چیزی که در آن روز یاد گرفتم و این در حالی است که ما پل جرج واشنگتن را تمیز می کنیم که زیاد بهش فکر نمی کردم</p>
<p>I thought about, wow, I really feel one real <b>regret</b>. I've lived a good life. In my own <b>humanity</b> and mistakes, I've tried to get better at everything I tried. But in my humanity, I also allow my <b>ego</b> to get in. And I regretted the time I wasted on things that did not matter with people that <b>matter</b>. And I thought about my relationship with my wife, with my friends, with people. And after, as I reflected on that, I decided to <b>eliminate</b> negative energy from my life. It's not perfect, but it's a lot better. I've not had a fight with my wife in two years. It feels great. I no longer try to be right; I choose to</p>	<p>واقعا یک <b>حسرت</b> واقعی را حس می کنم. من یک زندگی خوبی رو پشت سر گذاشتم. با انسانیت و اشتباهات مخصوص به خودم من تلاش کردم در هر چیزی که امتحان می کنم بهتر بشم اما در انسانیت خودم گاهی اجازه دادم که <b>نفسم</b> وارد شود و من حسرت زمان هایی را می خورم که با چیزهایی که ارزش نداشتند صرف کردم نه با کسانی که <b>ارزش داشتند</b> و در باره رابطه خودم با زنم فکر کردم رابطه ام با دوستانم و مردم و بعد که دوباره بهش فکر کردم تصمیم گرفتم انرژی منفی را از زندگیم حذف کنم. زندگی ام کامل نیست اما خیلی از قبل بهتره من و همسرم الان ۲ ساله</p>

<p>be happy.</p>	<p>که یکبار هم دعوا نکردیم این خیلی احساس خوبی من دیگه سعی بر این ندارم که اصرار کنم که حق با منه من انتخاب می کنم که خوشحال باشم</p>
<p>The third thing I learned -- and this is as your mental clock starts going, "15, 14, 13." You can see the water coming. I'm saying, "Please blow up." I don't want this thing to break in 20 pieces like you've seen in those <b>documentaries</b>. And as we're coming down, I had a sense of, wow, dying is not scary. It's almost like we've been preparing for it our whole lives. But it was very sad. I didn't want to go; I love my life. And that sadness really framed in one thought, which is, I only wish for one thing. I only wish I could see my kids grow up. About a month later, I was at a performance by my daughter -- <b>first-grader</b>, not much artistic talent -- Yet!</p>	<p>سومین چیزی که یاد گرفتم --مثل ساعت ذهنی شما که شروع به کار می کنه "۱۵،۱۴،۱۳" شما می توانید آمدن آب را ببینید. من می گویم: " طوفان شروع شده." من نمی خوام که این چیز ۲۰ تیکه بشه مثل همون چیزایی که در <b>مستند</b> ها می بینیم و زمانی که داشتیم پایین می اومدیم من یک احساس فوق العاده ای داشتم مرگ ترسناک نیست این مثل اینکه ما تمام زندگیمون داریم برای مرگ آماده می شیم. اما اون خیلی غمگینه. من نمی خواستم برم، چون زندگی ام را دوست داشتم و آن ناراحتی همش در یک فکر شکل گرفت. که اون اینکه، من فقط یک آرزودارم و آن آرزو این بود که بزرگ شدن بچه هام رو ببینم 1ماه پیش من رفته بودم نمایشی که دخترم در آن بازی می کرد --نمایشی از بچه های <b>کلاس اولی</b> که هنرمندانه نیست هنوز</p>
<p>And I'm <b>bawling</b>, I'm crying, like a little kid. And it <b>made all the sense in the world</b> to me. I realized at that point, by connecting those two dots, that the only thing that matters in my life is being a great dad. <b>Above all</b>, above all, the only goal I have in life is to be a good dad.</p>	<p>و من <b>گریه کنان</b> و هیجان زده مثل یک بچه کوچک بودم و این <b>به اندازه دنیا برام ارزش داره</b> در اون لحظه فهمیدم که با اتصال اون دو نقطه تنها چیزی که در زندگی منی داشته یک پدر خوب بودنه. <b>چدا از همه اینها</b> تنها هدفی که در زندگی دارم اینکه پدر خوبی باشم</p>
<p>I was given the gift of a <b>miracle</b>, of not dying that day. I was given another gift, which was to be able to see into the future and come back and live differently. I challenge you guys that are flying today, imagine the same thing happens on your plane -- and please don't -- but imagine, and how would you change? What would you get done that you're waiting to get done because you think you'll be here forever? How would you change your relationships and the negative energy in them? And more than anything, are you being the best parent you can?</p>	<p>به من هدیه <b>جادویی</b> داده شد که اون روز مردم یک هدیه دیگر هم به من داده شد اون هم حس آینده نگری با چشمانی باز بود حسی که وقتی که دوباره به عقب برگشتم متفاوت زندگی کنم من کسانی که الان پروازی در پیش رو دارند را به چالش می کشم فکر کنید که همچین اتفاقی برای هواپیمای شما هم بیفته و امیدوارم که نیفته اما تصور کنید، چقدر تغییر خواهید کرد؟ چه کارهای به سر انجام نرسانده ای را به پایان خواهید رساند چون شما فکر می کنید که برای همیشه زنده می مانید؟ چگونه روابط خود و انرژی منفی موجود در آنها را تغییر میدهید؟ و مهمتر از همه، آیا شما یک پدر و مادر خوب برای فرزندتون هستید؟</p>

دیگر سخنرانی ها در [سایت](#) :

- ❖ چیزهایی که درباره ازدواج نمی دانید- جنا مک کارتی
- ❖ یک فیلم ساز ،وبلاگ نویس و قصاب- بسام طریق
- ❖ به جای فیزیوتراپی بازی کنید- کاسمین میهایو
- ❖ مهمترین عامل موفقیت شرکت های نوپا- بیل گراس
- ❖ حریص بمان ، دیوانه بمان-استیو جابز
- ❖ معجزه های پنهان هستی- لویی شوارتز
- ❖ نتایج یک تحقیق ۷۵ ساله در مورد شادی- رابرت والدینگر
- ❖ چطور بازوی یک نفر دیگر را با مغز خود کنترل کنیم؟-گریگ گیج
- ❖ با هم اما تنها- شری ترکل
- ❖ راهی ساده برای ترک عادات بد- جودسان بروئر
- ❖ لباس هایتان را نخرید، دانلود کنید- دنیت پلگ
- ❖ سفر به یک موزه عجیب – آمییت سود
- ❖ چطور به انسان های ماشینی تبدیل شدیم؟- امبر کیس
- ❖ چطور در رسانه های اجتماعی جلب توجه بکنیم؟-آکس اهائین
- ❖ آیا زمان انقلاب یادگیری فرا رسیده؟- سر کن رابینسون
- ❖ یک ایده جالب برای جلسات کاری-نیلوفر مرچند
- ❖ چرا معمولا رژیم های غذایی موثر نیستند؟- ساندرآ آمادت
- ❖ رهبران بزرگ و شرکت های موفق چگونه عمل می کنند؟-سایمون سینک
- ❖ چرا زنان زود عقب نشینی می کنند؟-شریل سندبرگ
- ❖ مشکلات ایرانی-آمریکایی بودن- ماز جبرانی

- ❖ من پسر یک تروریست هستم- زک ابراهیم
- ❖ دنیای متفاوت ما - درک سیور
- ❖ فقط ده دقیقه تمرکز- اندی بادیکامپ
- ❖ هدف هایمان را به دیگران بگوییم یا نه؟- درک سیور
- ❖ آقا و خانم گیتس
- ❖ شگفتی های اقیانوس- دیوید گالو
- ❖ بعد از موفقیت- ریچارد جان
- ❖ پرسش هایی بزرگ در مورد جهان- استیون هاوکینگ
- ❖ آیا مدارس خلاقیت را می کشند؟- سر کن رابینسون
- ❖ یک کلمه جادویی برای بهبود روابط- لورا تریس
- ❖ فرمول خوشبختی : چطور خوشبین باشیم؟ - شان آکر
- ❖ آیا شما انسانید؟- زی فرانک
- ❖ چطور عادت را وارد زندگیمان کنیم یا عادت را ترک کنیم؟- مت کاتس
- ❖ اینترنت، حس ششم دیجیتالی انسان- پتی مانس
- ❖ ۵ راه برای کشتن رویاهایتان - بل پیزو
- ❖ هشت راز موفقیت بعد از ۷ سال تحقیق-ریچارد جان
- ❖ چطور صحبت کنیم تا مردم علاقه مند به شنیدن شوند؟- جولین ترژر
- ❖ زندگی کردن ورای محدودیت ها - امی پوردی
- ❖ زبان بدن شما ، هویت شما را شکل می دهد- امی کادی

❖ راز شاد زیستن – دن گیلبرت